



۲۰۲۱/۰۹/۱۵



دوکتور نوراحمد خالدی

عوامل عمده سقوط دولت افغانستان بدست طالبان

درست یک ماه از سقوط دولت افغانستان بدست طالبان سپری شده است. در مدت ۱۳ روز، آنها مراکز ولایات را در سراسر کشور، با مقاومت اندک یا بدون مقاومت، تسخیر کردند. بدین ترتیب در پانزدهم اگست ۲۰۲۱، جنگجویان طالبان پس از حملات صاعقه وار که از ماه می، همزمان با شروع خروج نیروهای آمریکایی و ناتو و قراردادهای آنها از افغانستان آغاز شده بود، در حاشیه شهر کابل ظاهر شدند. جنگجویان طالبان بدون مقاومت ارگ ریاست جمهوری را اشغال میکنند در حالیکه قبل از ورود آنها محمد اشرف غنی، رئیس جمهور با همکاران نزدیک خود، از آنجمله حمدالله محب مشاور امنیت ملی و محمود فضلی رییس اداره امور ریاست جمهوری، ارگ را ترک کرده بودند. متعاقباً، در یک پیام ویدیویی به تاریخ هژدهم ماه اگست از امارات متحده عربی، اشرف غنی اظهار داشت که مجبور به ترک کشور شده چون مسئولان امنیتی به او گفته بودند که "توطئه جانی" در کمین او است. او گفت که طالبان پس از خروجش وارد ارگ ریاست جمهوری شده اند و "اتاق به اتاق" می‌گشته اند: "طالبان گفته بودند که تا من در قدرت باشم راه مسالمت‌آمیزی وجود نخواهد داشت." آقای غنی اظهار داشت که برای جلوگیری از خونریزی و فاجعه افغانستان را ترک کرده و گرنه به گفته او وضعیت افغانستان شبیه سوریه و یمن می‌شده است.

متعاقباً صحنه های دلخراش تلاش هزاران نفر در میدان هوایی کابل برای خروج از کشور با استفاده از طیارات ترانسپورت قوای آمریکایی بوقوع پیوست که حوادث سال ۱۹۷۳ شهر سایگون در ویتنام را همزمان با خروج امریکاییها در خاطره ها زنده نمود. اما عملیات خروج امریکاییها و سایر قوای ناتو همچنان ادامه یافته بعد از بیست سال اقامت در افغانستان، بتاريخ ۳۱ اگست ۲۰۲۱ آنها خروج کامل نیروهای خود را از افغانستان تکمیل میکنند.

بعد از شروع حملات همه جانبه طالبان در ماه می در تمام کشور، هیچ کسی سقوط ناگهانی اردوی ملی افغانستان را به این سرعت تا ۱۵ اگست سال جاری ۲۰۲۱ پیشبینی نمی کرد. هیچ کسی چه در داخل افغانستان و چه در خارج از آن، حتی طالبان، پاکستان و امریکا، انتظار سقوط برق آسا و غیر مترقبه اردوی ملی تا دندان مجهز و پروفشنل اجیر افغانستان را که توسط بهترین نظامیان امریکایی، آلمانی، انگلیسی و غیره کشورهای غربی تربیه و تجهیز شده بود، نداشتند.

در طول ماه های می، جون و جولای، همزمان با فرارسیدن تاریخ خروج کامل نیروهای خارجی، طالبان حدود نیمی از ولسوالی های افغانستان را در کنترل خود گرفته بودند اما تا آزمون هیچ یک از مراکز ولایات را تصرف نکرده بودند. در این مدت تمام بنادر سرحدی افغانستان با کشورهای همسایه، به استثنای بندر تورخم در ولایت ننگرهار، و بندر حیرتان در ولایت بلخ بدست طالبان افتاد.

اما سقوط ناگهانی تمام مراکز ولایات افغانستان بدست طالبان در ظرف ۱۳ روز، از دوم تا پانزدهم اگست به ترتیب آتی واقع شد:

دوم اگست، به گزارش مطبوعات نیروهای طالبان شهر هرات، سومین شهر بزرگ افغانستان، را تصرف کرده اند.

ششم اگست، بر اساس گزارش ها از افغانستان، طالبان شهر زرنج، مرکز ولایت نیمروز را تصرف کرده است. در ۵ سال گذشته این اولین باری است که طالبان کنترل مرکز یک ولایت را به دست می‌گیرد.

هفتم اگست، شهر شبرغان، مرکز ولایت جوزجان را تحت کنترل خود درآوردند. جوزجان یکی از ولایت های کلیدی در شمال افغانستان می باشد.

دوازدهم اگست، طالبان به بی بی سی گفته اند که کنترل قندهار را نیز در دست دارند. یک خبرنگار ساکن قندهار نوشته است که طالبان را در نزدیک اداره ولایت قندهار مشاهده کرده است.

دوازدهم اگست، امروز در پی سقوط شهر غزنی به دست طالبان وزارت داخله افغانستان گفت که محمد داوود لغمانی، والی ولایت غزنی، همراه با معاون و رئیس دفترش از سوی نیروهای امنیت داخلی وزارت داخله در ولایت میدان وردک به جرم سپردن ولایت به طالبان بازداشت شدند.

سیزدهم اگست، ولایت لوگر هم سقوط کرد/ طالبان به هفتاد کیلومتری جنوب کابل رسیدند.

سیزدهم اگست، امریکاییان تمام اسناد سفارت امریکا را در کابل منهدم نموده آتش زدند تا بدست طالبان نه افتد.

چهاردهم اگست، خبرنگار آناتولی اعلام کرد که شهر جلال آباد مرکز این ولایت به دست طالبان سقوط کرده است. وی افزود گروه طالبان در اطراف جلال آباد مستقر شده‌اند.

چهاردهم اگست، خبرنگار رویترز به نقل از یک مقام محلی گفت که طالبان بر شهر مزار شریف مسلط شدند و نیروهای دولتی به سمت مرزهای ازبکستان فرار کردند. گفته می‌شود عطا محمد نور و مارشال دوستم که از شهر دفاع می‌کردند به سمت بندر حیرتان و کشور ازبکستان رفته‌اند.

بدین ترتیب بعد از سقوط شهرهای قلعه نو و هرات، از دوم اگست تا چهاردهم اگست مراکز ۲۵ ولایت در افغانستان به دست طالبان افتاده است.

چهاردهم اگست، میدان شهر مرکز ولایت وردگ بدست طالبان افتاد.

چهاردهم اگست، به گزارش اقتصادنیوز به نقل از خبرنگار سایت افغانستان خبرگزاری فارس، "طالبان به نزدیکی کابل رسیدند. گفته می‌شود درگیری‌ها در حومه شهر کابل و در شهرستان‌های پغمان و پروان جریان دارد.

در همین سی‌ان‌ان گزارش داد نظامیان آمریکایی وارد ارگ ریاست جمهوری افغانستان شده و یگان ویژه و گارد ریاست جمهوری را خلع سلاح کرده‌اند." اما این خبر بطور مستقلانه تایید نشده است و در سایت سی‌ان‌ان هم نیست. ۳ چرخبال در محوطه ارگ مستقر است. گفته می‌شود که ۳ پاسگاه امنیتی پغمان به تصرف طالبان درآمده است.

پانزدهم اگست، جنگجویان طالبان بدون مقاومت ارگ ریاست جمهوری را اشغال میکنند در حالیکه قبل از ورود آنها محمد اشرف غنی، رئیس جمهور، با همکاران نزدیک خود، حمدالله محب مشاور امنیت ملی و محمود فضلی رییس اداره امور ریاست جمهوری، ارگ را ترک کرده بودند.

پانزدهم اگست، ملا عبدالسلام ظریف سفیر سابقه طالبان در پاکستان در کابل اظهار داشت که حامد کرزی شب گذشته دوبار به او زنگ زده و اصرار نموده بود که رییس جمهور اشرف غنی از کابل رفته است و به جنگجویان طالبان اطلاع دهید که داخل شهر شوند.

طبق برآوردهای پوهنتون براون، پس از ۲۰ سال که هزاران نفر جان خود را از دست دادند و مخارج بالغ بر ۲/۲ تریلیون دالر شد. تصاویر چشمگیر خروج امریکا از سایگون تکرار شد هر چند در این مناسبت به میزان بسیار بیشتری. چگونه ممکن است این اتفاق بیفتد؟ چگونه طالبان به این سرعت قدرت را در دست گرفتند؟ نیروهای امنیتی افغان پس از ۲۰ سال آموزش و آمادگی توسط نیروهای بین المللی و پس از صرف بیش از ۸۰ میلیارد دالر باید آماده میبودند و با تعداد ۳۵۰،۰۰۰ واحد بین اردوی ملی و قوای پولیس، جمهوری افغانستان باید حداقل در برابر عملیات طالبان مقاومت می‌کرد.

عوامل این سقوط غیر مترقبه چه بود؟

حتی لوی درستیز قوای مسلح، وزیر دفاع و رییس جمهور امریکا هم غافل گیر شدند؟ به گفته مارک میلی لوی درستیز اردوی های سه گانه امریکا "هیچ چیزی را من و یا دیگران مشاهده نکردیم که نشان دهنده سقوط قریب الوقوع دولت افغانستان در ۱۱ روز بوده باشد." حتی آنها هم تصور نکردند که خروج امریکا از میدانهای جنگ سبب سقوط گردید زیرا امریکاییها در پنج سال گذشته در جنگهای زمینی با طالبان اشتراک نداشتند.

متأسفانه در افغانستان جستجو و یافتن پاسخهای حقیقی و دلایل اصلی این سقوط بزرگ برای یک کتله وسیعی از تحصیل یافته ها خریدار ندارد زیرا آنها قبلاً دلایل این سقوط را در ذهن خود یافته اند و به این آسانی حاضر به تغییر دادن آن نیستند. جامعه تحصیل یافته و بخصوص سیاسیون افغانستان از سال ۱۹۹۲ میلادی یعنی با به قدرت رسیدن گروههای مجاهدین اسلامگرا به اینطرف بر اساس خطوط قومی و زبانی تقسیم شده اند. این تقسیمبندی به خصوص میان رهبران سیاسی و تحصیل یافته گان تاجیک به رهبری تنظیم جهادی "جمعیت اسلامی" و حامیان آنها در جامعه تاجیکان افغانستان و همچنان جامعه تحصیل یافته هزاره، بخصوص رهبران سیاسی آنها در وجود حزب وحدت و حامیان آنها در میان جامعه هزاره افغانستان، در مقابل پشتونها شایع و برانزده شد. بخصوص بعد از سال ۲۰۰۱ میلادی و تشکیل دولت جمهوری اسلامی افغانستان به مرکزیت اتحاد شمال (تنظیمهای جمعیت اسلامی تاجیکتبار، وحدت اسلامی هزاره تبار و جنبش اسلامی ترکتبار)، اوج گرفت و با هجوم فرهنگی ایرانی از طریق انحصار رسانه های چاپی، رادیویی، تلویزیونی و اینترنتی به یک فرهنگ ضد افغانستان، ضد افغان، ضد ملی گرایی و ضد پشتون در میان این گروهها و حامیان آنها مبدل گردید.

با چنین یک طرز دید ضد پشتون و ضد ملی، برای این گروهها تمام پشتونها طالب و یا حد اقل حامی طالبان اند. آنها یقین دارند که در طول بیست سال گذشته رهبران پشتون، منجمله حامد کرزی و اشرف غنی از طالبان حمایت کرده و جنگجویان طالبان را که عمدتاً مسکونین دهات پشتون نشین میباشند به شمال افغانستان منتقل نموده و مسلح ساخته اند و بالاخره با خروج قوای امریکایی و ناتو دولت و اردوی ملی را به طالبان تسلیم کرده اند. برای آنها طالبان را "برادر" خطاب کردن توسط حامد کرزی و آزاد کردن زندانیان پشتون تبار که دلایل کافی جرمی در دوسیه های آنها موجود نبود توسط اشرف غنی دلایل ثبوت طالب بودن آنها میباشد.

اما دریافت علل و زمینه های سقوط غیر مترقبه دولت و اردوی ملی افغانستان برای روشنفکران افغانستان از اهمیت خاصی برخوردار است. با وجود مشکلات و نارساییهای زیادی که در اداره دولت موجود بود، ملیونها روشنفکر افغان امیدهای زیادی به یک آینده درخشان، و یک افغانستان پیشرفته، دموکرات و متمدن در چوکات دولت جمهوری اسلامی و قانون اساسی سال ۲۰۰۴ داشتند. اما پیروزی طالبان با ایدئولوژی حاکمیت شریعت اسلامی مطابق تفسیر طالبانی که در هیچ کشور دنیا حاکمیت ندارد، این امیدها را به خاک یکسان نمود. بنابر آن به سوالات زیادی در این زمینه باید جواب داده شود تا نسلهای آینده ما یک برداشت تاریخی روشنی از این چرخش قهقراپی داشته باشند.

با آنکه تاکنون علل و دلایل و معاملات پشت پرده که چنین سقوط غیر مترقبه را در پی داشت، کاملاً روشن نیست و به یقین با گذشت زمان و ابعیتها روشنتر خواهند شد، اما در این مقاله کوشش میشود پارچه های بزرگ، کوچک و پراکنده این معمای پیچیده عصر کنار هم گذاشته شوند تا بتوان با استفاده از آنها یک تصویر کلی روشنتری را از آنچه واقعاً رخ داد ارائه کرد.

امرالله صالح، معاون اول رئیس جمهور افغانستان که خود را رئیس جمهور موقت می نامد، فهرستی از دلایل سلطه نهایی طالبان ذکر کرده و از جمله به تحمل فعالیت های این گروه از سوی آمریکا و متحدانش و مشروعیت بخشی به آن از طریق مذاکرات دوحه اشاره داشت. به گزارش ایسنا، امرالله صالح در ۲۸ اگست در مصاحبه با شبکه تلویزیونی نیوز ۱۸ هند گفت: «بسیار واضح است که طالبان هرگز تحت فشار نبود. آنها از پاکستان به عنوان پایگاه پشتیبانی خود استفاده کردند. نه پناهگاه. بلکه کل پاکستان در خدمت طالبان بود. ایالات متحده تلاش کرد تا پاکستان را به همکاری ترغیب کند. هرچه آنها پول بیشتری پرداختند، پاکستانی ها ترغیب شدند تا خدمات و کمک های بیشتری به طالبان ارائه دهند، بنابراین مسئله این دولت هسته ای که از تروریسم و شبه نظامی گری علیه متحدان غربی در افغانستان حمایت می کند، هرگز مورد رسیدگی قرار نگرفت. موصوف افزود مذاکرات بین افغان ها در دوحه قطر همچنین به مشروعیت بخشی به طالبان که به تعهداتش پایبند نبوده و کل جامعه بین الملل را فریفته است، کمک کرد.

به گزارش دویچه ویلی تاریخی ۱۷ اگست ۲۰۲۱ نینس استولتنبرگ، دبیرکل پیمان نظامی ناتو، گفته است^{iv} که این پیمان از پیروزی سریع طالبان در افغانستان «متعجب» شد. او رهبری افغانستان را مقصر این تراژدی عنوان کرده است. دبیرکل پیمان ناتو در ارتباط به اوضاع افغانستان پس از فروپاشی حکومت گفت: «سرانجام رهبری سیاسی افغانستان در ایستادگی در برابر طالبان و دستیابی به راه حل صلح آمیز که افغان ها نومیدانه خواستارشان بودند، ناکام شد.» استولتنبرگ ادامه داد: «ناکامی رهبری افغانستان منجر به تراژدی ای شد که ما امروز شاهدش هستیم.» او گفت که هدف ناتو در افغانستان کمک به ایجاد یک دولت مداوم پذیر بود، نه حضور دائمی. او فروپاشی حکومت در برابر طالبان بعد از ۲۰ سال تلاش را یک تراژدی عنوان کرد.

رئیس جمهور بایدن با عجله مسولیت سقوط را به دوش اردوی ملی افغانستان گذاشت! بعد از این سقوط رییس جمهور بایدن گفته بود: «سربازان امریکایی نمی توانند و نباید در جنگی بکنند و در جنگی بمیرند که سربازان افغان حاضر نیستند برای خودشان بکنند.»

اما به شهادت سرفراز یک افسر کوماندوی افغان در حقیقت جو باین، رئیس جمهور ایالات متحده، دروغ گفته و باید خجالت بکشد. این افسر اظهار داشت که "ما ۷۰ هزار نفر را در جنگ از دست دادیم و از سال ۲۰۱۴ به اینطرف ۹۵ درصد تمام عملیات جنگی را ما انجام داده ایم. درست زمانی که در حال پاکسازی بودیم، امریکاییان زنجیره تامین پشتیبانی هوایی و ارتباطات مخابراتی ما را متوقف کردند. آنها دست ما را از پشت بستند".

اما اردویی که از سال ۲۰۱۴ به این طرف مسئول بیش از ۹۵ درصد عملیات نظامی بوده است چگونه ناگهان مانند یک پارچه قند آب شدند و طالبان قادر شدند با مقاومت کمی دوباره قدرت را به دست بگیرد.

در حقیقت با خروج پانزده هزار تکنیشن ها و قراردادی های خارجی که مسولیت ترمیم و آماده سازی قوای هوایی و وسایط نظامی اردوی ملی را به عهده داشتند این اردو قابلیت عملیاتی خود را از دست داد.

باخت در جنگ هرگز شادی آور نیست، اما هیچکس تصاویر شکست، فرار و بی نظمی را در این ابعاد هرگز تصور نمی کرد. همه ما شاهد تصاویری بوده ایم که نشان دهنده بار سنگینی از غفلت، شکست و سوء مدیریت دولتهای پیهم امریکا و افغانستان و بخصوص دو دولت اخیر امریکا دونالد ترمپ و جو باین خواهد بود.

ما بر روی چند عامل اصلی تمرکز می کنیم که پیروزی طالبان را توضیح می دهد. سناریوهایی که رخ داده است که مکمل یکدیگر هستند، در حالیکه به طور قطعی وزن و تأثیر نسبی هر یک از آنها را که در شکست دولت افغانستان داشته اند نمیتوان بیان کرد اما این قدر میدانیم که همه آنها قاطعانه به آنچه اتفاق افتاده کمک کرده اند.

اول: اشتباهات امریکاییان در تشکیل و سوق و اداره اردوی ملی افغانستان

واضح است که ایالات متحده اشتباهات زیادی در افغانستان مرتکب شده است. شاید مهمترین آنها ناکامی در ایجاد اردو و نیروهای امنیتی در افغانستان با توانایی شکست طالبان باشد. در عین زمان بسیاری از تحلیلگران به موضوع بسیار خاصی اشاره کرده اند. ایجاد اردو و نیروی پولیس از هیچ به هیچ وجه آسان نیست و بخصوص انجام این کار در افغانستان و علاوه بر این رنج چرخش زیاد پرسونل به دلیل تلفات وارده همه چیز را بسیار پیچیده تر می کند. به گفته مایکل میکاتا، قوماندان سابق قوماندانی عملیات ویژه ایالات متحده، "ما مجبور نیستیم به سربازان امریکایی آموزش دهیم که از قانون اطاعت کنند، حقوق بشر را رعایت کنند و یا رشوه نگیرند. آنها با درک قبلی این موارد وارد نیروی ما می شدند، ما سعی کردیم نظامیان افغان را چنین در تصویر خود ایجاد کنیم، و این اغلب با شرایط سیاسی و اجتماعی که در آن نیروهای عمل می کنند، مطابقت ندارد".

واقعیت این است که وقتی ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کرد و طالبان را به کمک تنظیم های جهادی سابقه شکست داد در ایجاد یک اردوی ملی و قوای ملی پولیس در افغانستان توجه زیادی بعمل نیاورد. در آنزمان توجه امریکا بجانب عراق معطوف شد و وسواس زیادی برای عراق سبب کاهش در تعهد مصارف در افغانستان گردید. پرزیدنت بوش و دونالد رامسفلد وزیر دفاع او دو اشتباه بزرگ را مرتکب شدند: اولاً، آنها از یکطرف پیشنهاد بسیاری از رهبران طالبان برای مذاکره در مورد راه حل سیاسی را رد کردند؛ و ثانیاً، آنها بطور مسخره اصرار داشتند که با یک اردوی ملی پنجاه هزار نفری میتوان یک کشور بزرگ مانند افغانستان را کنترل کنند. علاوه بر این که پنتاگون می خواست هزینه ها را کاهش دهد، بنابراین آنها اصرار داشتند که حقوق و مصارف ناشی از نگهداری سربازان در زمان خروج رامسفلد در سال ۲۰۰۶ کم نگه داشته شود. در حالیکه طالبان حملات خود را به شدت افزایش دادند صرف ۲۶۰۰۰ سرباز افغان آموزش دیده و تجهیز شده بودند. این تصمیم بسیار پرهزینه بود زیرا کاستی های اردو افغانستان در سال های بعد باید توسط نیروهای امریکایی که مصارف استقرار آنها بیش از یک میلیون دالر در هر واحد در سال بود، جبران شود.

بدترین چیز این است که اردو افغانستان هرگز نتوانست به یک اردوی مدرن با تشکیلات متمم و ضروری مجهز گردد. یک اردو مدرن چیزی بیشتر از یک سرباز با حمل سلاح است. به عنوان مثال، این ارسو فاقد میخانیک ها از همه نوع، پرسونل مسلکی اداره قرارگاهها، داکتران و پرسونل طبی بود. هیچ کدام از این موارد در اردوی افغانستان ایجاد نشد. اساساً، تصمیمات بوش و رامسفلد ائتلاف بهترین سالها برای تقویت فساد بود که قبلاً ذکر کردیم.

اما درک کامل اینکه چرا اردو افغانستان به این سرعت منحل شد کافی نیست، این چیزی است که حتی خود دولت ایالات متحده را کاملاً غافلگیر کرد، اگرچه حقیقت این است که کاهش تقریباً کامل حملات هوایی یا خروج پیمانکاران نیروی هوایی و پیامد آن تضعیف روحیه سربازان نقش کلیدی ایفا کرد. در پاییز ۲۰۱۵ در ولایت قندوز ۵۰۰ نفر طالبان ۳۰۰۰ سرباز و پولیس افغان را شکست دادند. سپس در ولایت هلمند، حدود ۱۸۰۰ طالبان نزدیک به ۴۵۰۰

سرباز و پولیس را شکست دادند. یک نکته مهم، اجازه دهید اشتباه نکنیم. این بدان معنا نیست که اردو افغانستان در طول این سالها هیچ تلاشی نکرده است، افغانها بیشترین بار را بر دوش کشیده اند. اردو و پولیس به تنهایی حدود ۷۰،۰۰۰ کشته بر جای گذاشته اند. واقعیت این است که هم انگیزه زدایی و هم کمبود مواد دستور کار روز بود. اما چگونه اردوی که بیش از ۸۰ میلیارد دلار در آن سرمایه گذاری کرده است، تقریباً ۱۵ سال است که می تواند مشکلات زیادی داشته باشد؟ خوب، یک دلیل در نوع اردو نهفته است: ایالات متحده اردو را طراحی کرده است به شکل و شمایل خود و آنرا در سراسر کشور در پایگاه های پراکنده مستقر نمودند که از راه دور با استفاده از یک شبکه کاملاً وابسته به یک سیستم پیچیده لجستیکی پشتیبانی به کمک هواپیماها و هلیکوپترهایی که افغانها در مدیریت آنها ناتوان بودند اکامالات می شدند. در نتیجه بطور مثال، وقتی ولایت قندوز به دست طالبان افتاد بسیاری از سربازان کشته شدند، ما محاصره شدیم، هیچ پشتیبانی هوایی وجود نداشت. در آخرین دقیق، قوماندان ما به ما گفت که هیچ کاری نمی توانند برای ما انجام دهند و فرار بهتر است. همه آنها جنگ را رها کرده فرار کردند (سرباز ۲۹ ساله عبدالقدوس).

بنابر آن قطع حملات هوایی امریکاییان بالای طالبان، واخلال در حمایت لوژستیکی از اردوی افغانستان یکی از عوامل اساسی تقلیل قابلیت محاروبی و عملیاتی اردوی ملی افغانستان بوده و از عوامل مهم سقوط آن شمرده میشود.

سوم: تغییر و تبدیل در اولیتهای سیاسی و استراتژیکی امریکا

هدف امریکاییها در افغانستان چه بود؟ امریکاییها هرگز به پلان گذاربهایی طویل المدت عقیده ندارند. سیاستهای آنان بر اساس منافع روز در نوسان است. نه دوست دائمی دارند و نه دشمن دائمی. بطور مثال تازمانیکه چین یک کشور عقب مانده رو به انکشاف بود هیچ مشکلی با آن نداشتند و در چهل سال گذشته از راه تجارت و همکاری صنعتی با آن به هزارها میلیارد دلار منفعت بردند. اما امروز که چین موفق هژمونی جهانی امریکا را در تمام زمینه ها به خطر انداخته است بدشمن درجه اول امریکا مبدل شده است. روسیه دست به گدایی زمان یلتسین در سالهای ۱۹۹۰ دوست امریکا بود اما دولت قرتمند روسیه زیر رهبری پوتین دشمن امریکا محسوب میشود. این تغییرات استراتژیک درسیاست خارجی امریکا تمام معادلات سابقه را در سیاست خارجی امریکا تغییر داده از جمله اهداف موجودیت امریکا را در افغانستان!

جوزف بایدن رییس جمهور امریکا ضمن دفاع از تصمیم خود برای خروج از افغانستان بتاريخ شانزدهم اگست ۲۰۲۱ تایید کرد که امریکا هرگز اهداف دولت سازی و ملت سازی را در افغانستان در نظر نداشته است. به تایید این نظر میتوان سخنان کلونل لارنس بی ویلکرسن را که در زمان ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش رییس دفتر جنرال کالین پاول وزیر خارجه امریکا بود به یاد آورد که در سال ۲۰۱۸ در سخنرانی در انستیتوت ران پاول ضمن بیان اینکه امریکا در افغانستان بدنبال دولت سازی و ملت سازی نیست، اهداف استراتژیکی امریکا را در انستیتوت ران پاول چنین تعریف کرده بود:^۷

اول – مقابله با القاعده و سایر گروههای تروریستی به منظور جلوگیری از تکرار حوادث سپتمبر ۲۰۰۱؛

دوم – استفاده از افغانستان توسط سی آی ای برای عملیات حمایت از جنبش اسلامی ترکستان شرقی (ETIM) برای بی ثبات سازی ایالت سینکیانگ چین و اخلال پروژه های مربوط به کمربند و راه (Built and Road) چین از سین کیانگ به آسیای میانه، اروپا و آسیای جنوبی و غربی؛ و

سوم – بودن در مجاورت ذخایر اسلحه اتمی پاکستان برای محافظت از آنها در صورت لزوم.

در افغانستان امریکاییها در پنج سال گذشته حتی یک سرباز تلفات نداده بودند و بر اساس توافقنامه امنیتی با دولت براحتی میتوانستند افغانستان را ترک گویند طوریکه قوای خود را از ۱۲۰ هزار در سال ۲۰۱۳ به ۱۲۰۰ نفر در سال ۲۰۱۹ تقلیل داده بودند آنرا به صفر هم میتوانستند کاهش دهند. طالبان آنقدر احمق نبودند که مانع خروج کامل امریکاییها گردند همانطوریکه در گذشته نشدند حالا هم مانع نشدند. هدف ضمامیم مخفی توافقنامه دوحه موافقت طلبان با امریکا در همکاری با سی آی ای برای بی ثبات سازی ایالت سینکیانگ چین توسط جنبش اسلامی ترکستان شرقی بود که توسط سی آی ای تمویل میگردد. بی ثبات سازی چین هدف استراتژیک امروزی امریکا است. برای رسیدن به این مقصد، هدف امریکا در افغانستان ایجاد یک دولت اشتراکی به رهبری طالبان و شرکت رهبران سابقه جهادی در کابل بود که با موجودیت دراز مدت یک پایگاه محرمانه سی آی ای در افغانستان موافقه نماید تا بر علاوه ایالت سینکیانگ چین که همسرحد افغانستان است، ناظر فعالیتهای القاعده در جنوب آسیا و افغانستان هم باشد.

اما توافق باطالبان همانند یک شمشیر دو لبه عمل خواهد کرد. برای طالبان جنبشهای اسلامی ترکستان شرقی، تحریک طالبان پاکستان، جنبش اسلامی ازبکستان، القاعده و امثالهم در یک ردیف قرار دارند و همه دوستان و همفکران عقیدتی و استراتژیک آنها اند.

یک افسر افغان اظهار داشت که "به ما خیانت شد. به ما گفتند توافق صلح حاصل شده است. یک دولت انتقالی در حال شکل گیری است بنابراین از مبارزه صرف نظر نموده به پایگاههای خود برگردید. سپس به ما دستور داده شد که همه چیز را به طالبان بسپاریم."

بر اساس ارزیابی یک برنامه ویدیویی و ژول پولیتس امریکایی^{vi} [تصور کنید شما رئیس جمهور ایالات متحده هستید و پس از ۲۰ سال نبرد و هزاران تلفات و مصارف سرسام آور، درگیر جنگی شده اید و می دانید که هرگز نمی توانید برنده شوید. به گفته لورا جودی، روزنامه نگار امریکایی "من افغانستان را به عنوان یک کابوس خاکی از مکانی پر از افراد شجاع و مغرور یاد می کنم که موجودیت ما را در آنجا نمی خواستند." تصور کنید که در آن لحظه دقیق به شما یک برنامه جدید ارائه شده که گفته میشود: آقای رئیس جمهور، ما فارمول فرار از لانه شیر را یافته ایم! برنامه ای داریم برای جلوگیری از تلفات مزید برای جلوگیری از مصارف مزید اقتصادی برای جلوگیری از نفوذ گروه های تروریستی و در عین حال دستیابی به برخی از دستاوردهای جغرافیایی و اقتصادی که افغانستان فراهم میکند. جالب به نظر می رسد، اینطور نیست؟ خوب، اکنون تصور کنید که این طرح به طور خاص شامل بستن پیمان با طالبان و حتی تسهیل دسترسی آنها به قدرت است. بله، بله، این چیزی است که من گفتم. بر اساس این برنامه در سال ۲۰۱۸، دولت ترامپ از پاکستان خواست تا ملا عبدالغنی برادر را آزاد کند و مایک پمپئو، وزیر امور خارجه ایالات متحده نیز به دوحه سفر کرده و با وی ملاقات کرد. برادر رهبر سیاسی کنونی طالبان است. نتیجه این شد که در ۲۹ فیوروری ۲۰۲۰، توافقنامه دوحه امضا شد که دولت غنی افغانستان به شدت با آن مخالف بود، اگرچه در نهایت فایده ای نداشت. این توافقنامه زمان بندی خروج نیروهای بین المللی، آزادی هزاران و هزاران زندانی طالبان و کاهش حملات هوایی و همچنین خیم عملیات نظامی ایالات متحده را تعیین کرد. همه اینها در ازای عدم حمله طالبان به نیروهای بین المللی که متعهد شده اند گروه های تروریستی را پناه ندهند و با دولت افغانستان در مورد راه حل سیاسی درگیری مذاکره می کنند. ما با آزادی بیش از ۵۵۰۰ زندانی طالبان که اکثر آنها در جنایات جدی علیه بشریت مجرم هستند، موافقت کردیم و دولت افغانستان را زیر فشار قرار دادیم این زندانیان را آزاد کند. ما مصارف سنگینی را برای صلح پرداخته ایم و خطرات جدی را پذیرفته ایم. اما متأسفانه هنوز هیچ سودی مشاهده نکرده ایم.]

از نظر امریکاییان توافق با طالبان به نوعی منطقی است به نظر Andrew Watkins, member of the US Institute of Peace اگر با طالبان پیمان ببندید و اطمینان حاصل کنید که آنها به گروه های تروریستی که می توانند به امریکا حمله کنند، پناه نمی دهند، دیگر تلفاتی نخواهید داشت، می توانید توجه و منابع خود را بر اولویت واقعی خود در اقیانوس آرام و مهار چین متمرکز کنید. و اگر علاوه بر این آنها به قدرت برسند، خوب، این می تواند حتی دری را برای فرصتهای خاصی باز کند. بگذار توضیح بدهم. افغانستان کشوری بسیار غنی از مواد معدنی است که بیشتر مورد علاقه مواد معدنی صنعت فناوری مانند مس، لیتیوم، نیوبیوم کبالت، خاکهای کمیاب و همچنین طلا و اورانیوم است.

در حقیقت، بر اساس گزارش پنتاگون که نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۰ به آن اشاره کرد، افغانستان این پتانسیل را دارد که عربستان سعودی لیتیوم شود. و نه تنها این، پروژه هایی مانند خط لوله گاز تاپی، ۱۱۲۷ مایل و ۱۸۱۴ کیلومتر پروژه خط لوله وجود دارد که می تواند گاز طبیعی را از ترکمنستان به پاکستان، هند و چین منتقل کند و متعلق به شرکت نفتی شورون است. این می تواند وابستگی چین به گاز طبیعی روسیه را کاهش داده و از اهمیت استراتژیک ایران بکاهد. خوب، در فوریه ۲۰۲۱، طالبان در سفری که ظاهراً توسط خود آمریکا هماهنگ شده بود، از ترکمنستان دیدن کردند و متعهد شدند از این پروژه محافظت کنند زیرا خط لوله باید از افغانستان عبور کند. و مشکل تا اینجا این است که برای بهره برداری از مواد معدنی یا ایجاد شبکه های انرژی، به ثبات سیاسی نیاز دارید. تا زمانی که شما در جنگ با طالبان هستید هیچ کاری نمی شود کرد. اما توافق دوحه فرصتی بود برای امریکاییان. این برای بسیاری از تحلیلگران آن چیزی است که توضیح می دهد چرا ایالات متحده عملاً حمله به طالبان را متوقف می کند با وجود این واقعیت که طالبان عملیات خود را علیه اردو و نهادهای افغان افزایش داده اند تا جایی که سازمان ملل متحد سال ۲۰۲۰ را خشن ترین سال در این کشور توصیف کرد.

توافقنامه های دوحه ممکن است سناریوی کلی را توضیح دهد. اینها جزئیاتی است که مشخص است زیرا بسیاری از مواد توافقنامه مخفی مانده و باقی خواهد ماند. به عبارت دیگر، امریکایی ها در مورد نقشه راه آینده افغانستان مذاکره کردند، نه با دولت افغانستان، که حتی در میز مذاکره حضور نداشت، اما با طالبان. توافقنامه دوحه برای طالبان یکسال مهلت خرید، آنها توانستند به دقت برنامه ریزی کنند تا خطوط تأمیناتی خود را تقویت کنند تا بتوانند آزادی حرکت داشته باشند بدون ترس از بمباران امریکاییان.

چهارم: ضعف رهبری دولت افغانستان

زمینه های ضعف دولت جدید پسا طالبان در افغانستان در کنفرانس ۲۰۰۱ بن پایه گذاری شد. تیمور شاران در سال ۲۰۰۹ در بی بی سی مینویسد: "توافقات بن در سال ۲۰۰۱ روی کاغذ بستری را برای یک حکومت دارای پایه های وسیع، چند قومی و متوازن سیاسی به وجود آورد. با این وصف، قدرت عملاً به صورت عمده در اختیار آنچه که "ائتلاف شمال" خوانده می شد و بویژه میان شاخه کوچک نظامی حزب جمعیت متشکل از چهره های موسوم به 'پنجشیری' قرار داشت". ائتلاف شمال، ۱۷ پست مهم از میان جمعاً ۳۰ پست را از آن خود کرد که وزارت های مهم دفاع، داخله، خارجه، پلان، تجارت و ریاست امنیت ملی جزو آنها می شد. در این میان تنها دو پست ریاست دولت و وزارت مالیه در اختیار گروه به اصطلاح "روم" متشکل از طرفداران ظاهرشاه قرار گرفت. بدین ترتیب، ائتلاف شمال، که به دنبال سقوط طالبان کابل را در کنترل خود گرفته بود، برنده تمام عیار بازی بود. این کابینه متوازن نبود، چرا که در آن به برخی از گروهها بیش از اندازه لازم سهم داده شده بود و برخی دیگر از سهم واقعی برخوردار نشده بودند. کوتاهی در عملی کردن توافقات بن در زمینه برقراری مناسبات مبتنی بر تقسیم متناسب قدرت، کشمکش داخلی شدیدی را میان چهره های مختلف داخل حکومت به دنبال داشت. آقای کرزی که می توان گفت به نوعی در احاطه "جنگسالاران" نیرومند بود و حوزه نفوذش به کابل محدود می شد، از سال ۲۰۰۳ سیاست کنارزدن حریفان از قدرت را در پیش گرفت و تلاش کرد تا سهم ائتلاف شمال را در کابینه خود محدود سازد. به همین دلیل دوره بین سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ شاهد کشمکشها و منازعه شدید داخلی بین نخبگان گوناگون دولتی بود که در جریان آن رییس جمهور و با متحدان نزدیک خود در یک طرف و "جهادیهایی" ائتلاف شمال در طرف دیگر قرار داشتند. آقای کرزی از سال ۲۰۰۶ و با برکناری حریفان "جهادی" از دولت، در عین حال سیاست کنارزدن مخالفان را با سیاست مدارا و دلجویی عجیب کرد و طی آن شبکه پیچیده ای از روابط با فرماندهان، رهبران قومی و دیگر بازیگران قدرت به وجود آورد. انتخابات سال ۲۰۰۹ بازتاب همین سیاست است که براساس آن وی با بازیگران عمده قدرت چون ژنرال دوستم، محمد محقق و دیگران به معامله روی آورد تا در ازای حمایتشان پستهای دولتی و دیگر امتیازات را در اختیار آنان قرار دهد. یعنی همان کسانی را که پیش از این تلاش کرده بود تا موقعیت شان را در جامعه و سیاست افغانستان تضعیف کند.

دست آورد غم انگیز و فاجعه بار دولت ربانی-مسعود (۱۹۹۲-۱۹۹۶) در هم شکستن ساختمان دولت افغانستان و خلع اردوی مسلح و مسلکی کشور، آغاز جنگ های تنظیمی و جنگ ضد قوم هزاره آنها بود که هنوز هم بیاد ملت افغانستان است. شورای نظاریها به دموکراسی و حکومت قانون احترام و پابندی نداشتند. عبدالله در نقش رییس اجراییه دولت رییس جمهور خود را بی کفایت خطاب کرد، یک والی در وجود عطا محمد نور به رییس جمهور کشور گفت تو صلاحیت برطرفی مرا نداری و بعداً امان الله گذر اعلان کرد که کابل را به خاک و خون می کشد! از این بیشتر انارشیگری را در هیچ دولتی نمی توان مشاهده کرد. شورای نظاریها زمزمه اغتشاش، کودتا و ایجاد حکومت موازی را چندبار سر دادند و بعد از انتخابات سال ۲۰۱۹ اجرا کردند.

تأمین حاکمیت دولت مرکزی بالای قدرت های محلی، ختم قدرت های نیمه مستقل محلی و وابسته به جنگ سالاران گذشته، جوابدهی اداری و مالی ارگان های محلی به دولت مرکزی و غیره ابتکارات مورد نیاز ضرورت دارد این ابتکارات در بسیاری موارد با منافع حامیان رییس اجراییه در تناقض واقع شده با مقاومت شدید رییس اجراییه در نطفه کشته می شدند. بطور مثال عطا محمد نور سرپرست فعلی ولایت بلخ که در طول یازده سال گذشته با خود مختاری کامل والی ولایت بلخ بوده است آشکارا از تقرر شخص دیگری به این مقام جلوگیری کرده و داکتر عبدالله از این موقف ترمیدی او حمایت می کند.

تزلزل ائتلاف سیاسی میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله در هر دو دور ریاست جمهوری اشرف غنی ناشی از بی موازنگی ساختمان سیاسی دولت ائتلافی آنهاست. در یک قطب داکتر عبدالله رییس اجراییه/رییس شورای عالی مصالحه ملی از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی-نظامی در وجود حزب جمعیت و حزب وحدت و حامیان جهادی آنها در داخل ساختمان دولتی، در رسانه های وابسته، جامعه مدنی و وابسته، در وجود وکلای وابسته در پارلمان و تمام عناصریکه در بیست سال اخیر با استفاده از قدرت دولتی به جاه و منال رسیده اند بر خوردار بود. در قطب دیگر داکتر اشرف غنی بدون برخورداری از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی حزبی به حمایت روشنفکران و سازمان های خورد و ریزه غیر جهادی و افراد عامه ملت که از استیلای جنگ سالاران در ۲۰ سال اخیر به ستوه رسیده اند، دل بسته است.

مضاعف بر آن، امتیاز دهی‌های سخاوتمندانه اشرف غنی به داکتر عبدالله در توافقنامه‌های سیاسی و دادن سهم پنجاه - پنجاه در دولت سبب نارضایتی عمومی پشتون‌ها شد و اشرف غنی را از حمایت مورد نیاز بسیار نزدیک بسیاری از سیاستمداران پشتون محروم ساخت. این امتیاز دهی‌ها عملاً حکومت او را فلج نموده و در گروگان داکتر عبدالله قرار داده بود.

اخطار نماینده ملل متحد در جلوگیری از نشر نتایج تفتیش شده انتخابات سال ۲۰۱۴ قبل از توافق سیاسی باید به اشرف غنی از متزلزل بودن موقف حامیان خارجی کشور و نقش سازشکارانه آن‌ها هیچ شکی باقی نمی‌گذاشت. در نهایت طوری که دیدیم با وجود پیروزی قاطع اشرف غنی که بزرگترین تفتیش انتخاباتی در جهان آن را تأیید نمود، موقف متزلزل و سازشکارانه امریکا سبب تحمیل ائتلاف ۵۰-۵۰ بالای اشرف غنی شد که نتایج نامیمون آن در بی اعتباری و ضعف دولت در کشور مشاهده گردید.

بفین ترتیب تنظیمهای جهادی دوباره در نتیجه کانفرانس بن به کمک امریکا و متحدین آن در افغانستان به قدرت رسیدند. در طول بیست سال متعاقب با سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک نظامی، اداری و انکشافی به افغانستان و تطبیق و اجرای آن توسط شرکت‌های خصوصی امریکایی-غربی و قراردادهای داخلی آنها و سازمانهای (تصدیهای) تازه ایجاد شده غیر دولتی (ان، جی، او) (NGOs)ها زمینه‌های فساد بزرگ در کشور فراهم گردید. در همچو یک فضایی، رهبران تنظیمهای جهادی و تازه به قدرت رسیده‌های وارداتی امریکاییها به سرعت به غارت ثروتهای کشور پرداخته با سوء استفاده از قدرت دولتی، تولید و قاچاق مواد مخدر یک اقتصاد مافیایی را در کشور ایجاد کرده یک قشر فوق العاده ثروتمند، بخصوص در محور اتحاد شمال، ایجاد گردید که به انحصار قدرت دولتی دست زده و از پذیرفتن هرگونه شکست انتخاباتی بدست مردم، به کمک امریکا، ابا و ورزیدند. علاوه بر آن این گروه زمینه‌های گسترش هجوم فرهنگی "ایران بزرگ!" را در کشور فراهم کردند که هدف آن حذف هرگونه اشاره به ملت افغانستان و بی هویت ساختن مردم و دولت افغانستان است.

در کشور ما، به گفته فرید بهمن "بیشرف ترین نوع اشرافیت سیاسی میراثی" شکل گرفته است (از صفحه فیسبوک فرید بهمن، ششم اپریل ۲۰۲۰م). مهره‌های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان از سال ۲۰۰۱م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده که بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قانونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریغ نمی‌ورزند.

متأسفانه از آنجاییکه این اشرافیت سیاسی در محوریت عبدالله عبدالله رنگ قومی ضد پشتون دارد از حمایت کورکورانه و بیدریغ پشتون-نفرتان تاجک و هزاره در جامعه و در رسانه‌های متکی به سرمایه‌گذاری ایرانیها، بشمول رسانه‌های اجتماعی، مستفید بوده به یک زبان همه پشتونها منجمله رهبران پشتون تبار ارگ را فاشیست، طالب و طالب پرست و طالب پرور میدانند. اتفاقاً همین خصلت پشتون-نفرتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور، سبب یکپارچگی نامرئی انتخاباتی پشتونها در حمایت از روشنفکران پشتون تبار ضد طالبان حاضر در قدرت سیاسی گردیده عامل اصلی شکستهای چشمگیر انتخاباتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور می‌باشد.

حیرت انگیز است که سایر بازیگران سیاسی داخلی و خارجی افغانستان از جمله امریکاییان، پاکستانیها، روسها و ایرانیها در مخالفت با این قشر روشنفکر پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی افغانستان و حامیان آنها با اشرافیت-سیاسی-تنظیمی-قومی عبدالله محور همدست می‌باشند. به دلایل نامعلومی این اشرافیت سیاسی-تنظیمی-قومی با وجود شکستهای چشمگیر انتخاباتی، از کمک و حمایت و تشویق آشکار امریکاییها برخوردار بود. شاید با توجه به پشتون محور بودن جنبش طالبان، هدف استراتژیک به باور امریکا ایجاد یک توازن قومی در زعامت آینده سیاسی افغانستان با جبران اشتباهات کنفرانس بن بهتر حافظ منافع آنها باشد.

این شرایط رقت بار و انحصار قدرت سیاسی توسط مافیای سیاسی-اقتصادی به زعامت رهبران تنظیمهای جهادی و گسترش فساد اداری توسط این گروه زمینه‌های عینی را برای مداخله مجدد پاکستان در افغانستان از طریق تنظیم و تجهیز مجدد تحریک طالبان، که اکثریت رهبران و فعالان طراز اول آنها بعد از سال ۲۰۰۱ در پاکستان پناه برده بودند، فراهم نمود. از سال ۲۰۰۵ به این طرف حملات تروریستی تحریک طالبان در افغانستان مجدداً آغاز گردید که امروز قدرت را در افغانستان بدست دارد.

ایجاد بحرانهای مصنوعی سیاسی و مدیریت این بحرانها برای تضعیف دولت اشرف غنی به سیاست رسمی مخالفان شورای نظاری او مبدل گردیده بود. عدم قبولی نتایج سه انتخابات پیهم از جانب عبدالله عبدالله و حامیان شورای نظار او به وضاحت معلوم گردید که نظام سیاسی دولت افغانستان با دو خطر جدی مواجه بود. خطر مافیای جهادی جنگسالاران که با جوهر نظام و حاکمیت قانون در تقابل قرار دارند و با تضعیف بنیادهای دولت در نتیجه سبب سقوط کشور به امارت اسلامی طالبان شدند. بی جهت نیست که بسیاریها در افغانستان از پیروزی طالبان صرف به آن جهت استقبال میکنند که به انحصار قدرت سیاسی و مافیایی توسط آنچه آنها "لندگران" می نامند پایان داده اند.

پنجم: عامل پاکستان

با وجود بی اعتنایی امریکاییان و اروپاییها در ارزیابی واقعی ابعاد و اهمیت نقش پاکستان در سقوط نهایی دولت افغانستان، عامل پاکستان به عنوان عامل کلیدی برجسته میباشد. بسیاری از افغان ها و تحلیلگران معتقدند که اردوی پاکستان به طالبان آموزش نظامی داده آنها را مجهز ساخته و خدمات لجستیکی برای آنها فراهم میکنند و حتی افسران، مشاوران و سربازانی را برای کمک به طالبان فراهم کرده اند. به عبارت دیگر، اردوی ملی افغانستان در واقع با نیرویی روبرو شده است که تا حد زیادی توسط یک اردوی بسیار بزرگتر و حرفه ای تربیت شده است. اما چرا پاکستان از طالبان حمایت می کند؟ عمدتاً برای کنترل افغانستان، ایجاد عمق استراتژیک در مقابله با هند و جلوگیری از نفوذ هند در افغانستان. علاوه بر این، مسئله خط لوله گاز تاپی نیز وجود دارد که می تواند روزی گاز مورد نیاز پاکستان را از ترکمنستان تامین کند و موضوع دسترسی پاکستان به کشورهای آسیای میانه از طریق افغانستان. یک دولت مطیع در افغانستان در این موارد به عنوان یک ضرورت حیاتی برای پاکستان توسط رهبران آن کشور تلقی شده است.

به نظر میرسد که برنده اصلی در این بازی بزرگ قرن بیست و یکم، پاکستان میباشد. سی سال قبل، هنگامی که رئیس جمهور ضیالاحق (۲) فهمید که امریکا دیگر علاقمند حضور در افغانستان نیست، سیاست پاکستان را در مقابل افغانستان تعریف کرد، که تفاوت چندانی با سیاستهای دولت استعماری هند برطانوی در افغانستان نداشت: وی اظهار داشت که "ما حق داشتن یک قدرت را [در کابل] کسب کرده ایم که نسبت به ما بسیار دوستانه باشد. ما به عنوان یک کشور خط مقدم خطرات جدی را پذیرفته ایم و اجازه بازگشت به وضعیت قبل از جنگ را که با نفوذ گسترده هند و شوروی و ادعاهای افغانستان در مورد کشور خودما مشخص شده بود، نمی دهیم (۳)". در این روزها در ببحوحه خروج امریکا از افغانستان، این برداشت به همان پیمانانه صادق است که سی سال قبل سیاستهای پاکستان را در مورد افغانستان تعیین مینمود.

در حقیقت، از دیدگاه پاکستان، به نظر می رسد که در حال حاضر ایالات متحده از همه رقبای منطقه ای پاکستان حمایت می نمود. این وضعیت برای پاکستان به مثابه یک فاجعه استراتژیک محسوب میگردد. (۴) به گفته احمد رشید، کابل ناگهان به کشمیر جدید - میدان نبرد جدید برای رقابت هند و پاکستان - تبدیل شده است. آنچه این قیاس را به حقیقت سوق می دهد این است که هند، به نوبه خود، پاکستان را به حمایت از شورشیان در کشمیر هند و اقدامات تروریستی در هند، مانند آنچه در بمبئی در سال ۲۰۰۸ و واقع گردید، متهم می کند.

ایالات متحده از سه مورد به پاکستان بی اعتماد است: حمایت پاکستان از گروه های شبه نظامی و تروریستی، گسترش سلاح های هسته ای و امنیت زرادخانه هسته ای پاکستان. هیلاری کلینتون وزیر خارجه امریکا در هنگام سفر خود به پاکستان در نوامبر ۲۰۰۹، اظهار داشت که "رهبری طالبان افغانستان و القاعده در پاکستان هستند و من فکر نمی کنم که هیچ کس در دولت شما نمی داند کجا هستند و نمی توانند، اگر آنها واقعاً می خواستند، آنها را بگیرند (۵)". وقتی ایالات متحده اسامه بن لادن را در پاکستان پیدا کرد و او را کشت، نشان داد که حق با او بود.

در ۴۸ سال گذشته، نخست تنظیمهای جهادی و متعاقباً طالبان، که همه ارتباطات عمیق با سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) دارند، در بی ثباتی سیاسی و اجتماعی افغانستان نقش درجه اول ایفا کرده اند. بدین ترتیب دولت پاکستان، در عین زمان، توانایی ایفای نقش سازنده و هم مخرب را در افغانستان دارد. با این حال، تجارب تاریخی نشان می دهد که این کشور علاقه بیشتری به خدمت به منافع خود به قیمت ثبات، صلح و توسعه افغانستان دارد.

طبق برخی از اندیشکده های (think tanks) ایالات متحده، پاکستان بر اساس دو پیش فرض موضع دوگانه را در مورد طالبان افغانستان حفظ کرده است:

اول، آنکه ایالات متحده سرانجام دوباره از منطقه خارج خواهد شد؛ و

دوم، پس از خروج ایالات متحده از کابل طالبان به قدرت باز میگردند (۶).

بدون شک با خروج امریکا از افغانستان و به قدرت رسیدن طالبان در کابل پیش فرض های پاکستان به حقیقت پیوسته است. فرض بر این است از آنجا که پاکستان توانایی داشتن دو سرحد خصمانه را ندارد، داشتن یک دولت طرفدار پاکستان در افغانستان به نفع منافع ملی پاکستان است.

تا آنجا که به هدف اول مربوط می شود، پاکستان علاقه ای ندارد که به هندوستان حق هر نوع حضور را در افغانستان بدهد و هر مرحله از دوستی و همکاری هند و افغانستان را با سؤطن می بیند. پاکستان نه تنها هند را به اتخاذ سیاست "محاصره استراتژیک" با تقویت همکاری با افغانستان متهم می کند بلکه مجری این پالیسی را نیز از طریق قونسلگری های هند در افغانستان میداند. با این حال، با توجه به سطح کمک های انگشافی هند و افزایش قدرت آن در صحنه بین المللی، پاکستان فهمیده است که به سادگی نمی تواند هند را از افغانستان خارج کند و این همان دلیلی است که هدف خود را اصلاح کرده و اکنون اصرار دارد که نفوذ هند را به حضور فقط در فعالیتهای توسعه ای محدود کند.

سیاست افغانستان در پاکستان نه توسط نخبگان غیر نظامی در وزارت امور خارجه بلکه توسط رهبری نظامی در قرارگاه (GHQ) در راولپندی تدوین می شود. تهدید هندوستان برای اردوی پاکستان به یک وسواس دایمی مبدل گردیده است و به طور ضمنی تأکید می کند که موجودیت یک دولت مطیع در کابل که "عمق استراتژیک" را در هر جنگ آینده با هند فراهم کند، برای پاکستان ضروری است.

پاکستان در برابر افغانستان سه منافع اصلی را در ذهن دارد که می خواهد به هر قیمتی آنها را دنبال نماید:

اول- هدف اولی پاکستان قطع کامل نفوذ هند در افغانستان است و اگر قادر به قطع کامل روابط هند با افغانستان نشود، محدود کردن حضور هند، حد اقل هدف پاکستان در افغانستان است؛

دوم- تأکید بر ایجاد یک دولت مطیع به رهبری طالبان به عنوان تامین کننده "عمق استراتژیک" در افغانستان در برابر هند؛ و

سوم- پاکستان برای حفظ "داشته های استراتژیک" خود به شدت به فضای خاصی در افغانستان نیاز دارد.

تجدید حیات طالبان را در سال ۲۰۰۶ می توان از یکطرف تا حدودی ناشی از انحراف توجه ایالات متحده به عراق و بخشی دیگر به تصمیم پاکستان برای استفاده از داشته مهم استراتژیکی خود، که اعضای طالبان فراری از افغانستان بود، برای بی ثبات ساختن دولت نو بنیاد جمهوری اسلامی افغانستان و به قدرت رساندن مجدد طالبان و یا شریک ساختن آنها در قدرت دانست. بدین گونه طالبان به عنوان تهدیدی بزرگ برای حضور ایالات متحده در افغانستان و ثبات آن کشور ظاهر شد^{vii}. اهمیت پاکستان در تلاشهای ایجاد ثبات در افغانستان در سخنان صدراعظم پیشین این کشور یوسف رضا گیلانی به تصویر کشیده شده است طوری که در اکتبر ۲۰۱۰ اظهار داشت: "بدون ما هیچ اتفاقی نمی افتد، زیرا ما بخشی از راه حل هستیم". با این حال، مفهوم پاکستان در مورد حل مسئله افغانستان و نقشه راه ایالات متحده برای ثبات بسیار متفاوت است. اعتماد پاکستان به مرکزیت نقش خود در راه حل قضیه افغانستان از این واقعیت ناشی می شود که افغانستان برای حمل و نقل و تجارت خود به پاکستان وابسته است و از همه مهمتر پاکستان کنترل گروههایی را بدست دارد که برای برقراری صلح پایدار در افغانستان بسیار مهم هستند. در حقیقت، راولپندی از این گروهها به عنوان بخشی از استراتژی خود برای تنظیم حملات علیه هند و آمریکا در افغانستان استفاده کرده است. علیرغم تهدیدهای متعدد بر علیه انسجام داخلی و ثبات پاکستان از سوی طالبان و وابستگان القاعده آنها، پاکستان همچنان از اسلام گرایان تندرو حمایت می کند. این کشور کاملاً معتقد است که در صورت نیاز، در شرایطی که وضعیت افغانستان به نفع آن باشد، توانایی کنترل آنها را در آینده دارد.

این احتمال وجود داشت که پاکستان تلاش کند تا در تشکل نظام سیاسی آینده افغانستان دست بالا داشته باشد. حوادث بعد از پانزدهم اگست سال جاری نشان داد که پاکستان از نفوذ فوق العاده خود بالای طالبان برای نصب یک دولت کاملاً مطیع استفاده نمود. در حالیکه پاکستان با بی میلی، نقش تعیین کننده ایالات متحده را در قبال افغانستان پذیرفت اما از به حاشیه رفتن خود در مذاکرات دوحه ناراضی بود. اما طولی نکشید که بعد از اشغال کابل توسط طالبان اختلافات میان گروههای شامل تحریک طالبان در مورد ترکیب دولت جدید امارت اسلامی ایجاد این دولت را به مشکلات مواجه نمود. در حالیکه انتظار می رفت ملا برادر و اعضای برجسته تیم مذاکراتی طالبان در دوحه پستهای مهم دولتی را اشغال کنند اما با مخالفت شدید گروه حقانی که از حمایت نزدیک آی اس آی یا سازمان استخبارات نظامی پاکستان بر خوردار است و قوماندانی عملیات نظامی را در افغانستان به عهده داشتند مواجه شدند و با مداخله رییس آی اس آی که به کابل مسافرت نمود کنار زده شده به پستهای درجه دوم و سوم مقرر شدند و در عوض آنها گروههای افراطی داخل رهبری طالبان و گروه حقانی پستهای رییس الوزرا، وزارت داخله، وزارت دفاع و معاونیت اداره امنیت ملی را بدست گرفتند.

بدین ترتیب بدون شک با به قدرت رسیدن طالبان در کابل پاکستان برنده اصلی بوده و به اهداف خود در افغانستان نایل می‌گردد.

خلاصه

ما بر روی پنج عامل اصلی تمرکز کردیم که پیروزی طالبان را توضیح می‌دهد. پنج سناریو رخ داده است که مکمل یکدیگر هستند، این عوامل عبارت بودند از:

اول: اشتباهات امریکاییان در تشکیل و سوق و اداره اردوی ملی افغانستان؛

دوم: موجودیت فساد گسترده در افغانستان و در اردوی ملی؛

سوم: تغییر و تبدیل در اولیتهای سیاسی و استراتژیکی امریکا؛

چهارم: ضعف رهبری دولت افغانستان؛ و

پنجم: عامل پاکستان.

در حالیکه وزن و تأثیر نسبی هر یک از آنها را که در شکست دولت افغانستان داشته اند نمیتوان به طور قطعی بیان کرد اما این قدر میدانیم که همه آنها قاطعانه به آنچه اتفاق افتاده کمک کرده اند.

(پایان)



برای مطالب دیگر دوکتور نور احمد خالدي روی عکس کلیک کنید

ⁱ بی بی سی سرویس فارسی ۱۸ اگست ۲۰۲۱.

ⁱⁱ به نقل از صدای امریکا، ۱۸ اگست ۲۰۲۱

ⁱⁱⁱ گزارش ایسنا، ۲۸ اگست ۲۰۲۱

^{iv} گزارش دویچه ویلی تاریخی ۱۷ اگست ۲۰۲۱ بئس استولنتبرگ

^v ویدیو کلیپ سخنان کلونل لارنس بی ویلکرسن در یوتوب، انستیتوت ران پاول، ۲۰۱۸

^{vi} راپورتاژ از-ویژول پالیٹیکس VisualPolitik EN یکشنبه پنجم سپتمبر ۲۰۲۱

^{vii} Nawaz, FATA, ۱۱